



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مرحوم محقق در این فصل دوم از فصول پنج گانه بخش چهارم کتاب «نکاح»، فروعی مربوط به مهریه و آثار و لوازم آن را ذکر کردند.^۱ یکی از آن فروع این است که فرمودند: «و إذا تزوجها بمهر سرّاً و بآخر جهراً كان لها الأول»؛ در تبیین مهر و قرار مهر خاص گاهی سرّاً یک چیزی را مهریه قرار می دهند حالا یا کم یا زیاد، جهراً برخلاف آن قرار می دهند حالا یا کم یا زیاد، آیا آن مهریه ای که در خفا و سرّاً با هم قرار گذاشتند آن معیار است یا مهریه ای که جهراً اظهار کردند آن معیار است؟

فرمود: «و إذا تزوجها بمهر سرّاً»؛ یعنی در روابط خصوصی که با هم داشتند یک مهریه خاصی را قرار دادند، ولی در جلسه عقد رسمی برای حفظ بعضی از شئونات دنیایی و مانند آن مهریه دیگری را قرار دادند یا بیشتر یا کمتر؛ فرق نمی کند اولی بیشتر باشد دومی کمتر، یا اولی کمتر باشد دومی بیشتر، یا اصلاً سخن از زیاده و نقص نباشد تفاوت جنس باشد اولی یک شیئی است دومی شیئی دیگر که صُورِی دارد. به هر حال مهریه سرّی با مهریه جهری فرق می کند، حالا فرق آن یا در کمیت است یا در کیفیت است یا در عینیت است یا در عناوین دیگر.

فرمودند: «و إذا تزوجها بمهر سرّاً و بآخر جهراً كان لها الأول»، این صورت مسئله است و این صورت مسئله چند گونه قابل تبیین است. آن طوری که شهید در مسالک و بعد هم در جواهر این صورت ها بیان شده، دو صورت

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۶۹.

رسمی است،^۱ ممکن است صور دیگری هم برای آن ترسیم شود. حالا صورت اول را در این محفل - به خواست خدا - می‌خوانیم، صورت دوم - إن شاء الله - بعد از تعطیلات فاطمیه؛ یعنی روز سه‌شنبه آینده مطرح می‌شود.

صورت اول این است عقدی که خوانده‌اند سرّاً، نه اینکه قرارداد و مقاوله باشد، مقاوله و قرارداد معیار نیست؛ تزوّج یعنی آن عقدی که انشاء کردند سرّاً با یک مهریه خاص است، عقدی که جهراً در حضور دیگران انشاء می‌کنند با یک مهریه مخصوص است، کدام مقدم است؟ این صورت یک امر روشنی است؛ لذا فرمودند که «کان لها الاول» آنکه عقد بسته شد آن عقد اولی است، دومی اصلاً عقد نیست صورت عقد است، چه مطابق آن باشد چه غیر مطابق، یک کار لغوی است یک لغغه لسان است. این طرز فرع‌بندی کردن یک امر روشنی است که اولی حق است و دومی باطل. اما صورت دوم مسئله که - إن شاء الله - بعد مطرح می‌شود این است که در آن مقاوله و گفتگوها قرارشان یک مهر مشخص است، اما در جلسه رسمی عقد که انشاء می‌کنند یک چیز دیگری را مهر قرار می‌دهند؛ این صورت ثانیه است که بعداً - به خواست خدا - باید مطرح شود. ولی صورت اولی که مطرح کردند این است اگر عقدی که سرّاً خواندند با یک مهریه خاص است و عقدی را که جهراً انشاء کردند با یک مهریه مخصوص. این دومی که جهراً انشاء کردند خود عقد باطل است چه رسد به مهری که در کنار این عقد ذکر شده است؛ چون «تحصیل حاصل» که مقدور نیست و انشاء یک امر عقلانی و عقلایی است جدّ اینها متمشّی نمی‌شود که انشاء کنند زنی که همسر این مرد است آن را جدیداً همسر قرار بدهند. همه ما می‌دانیم که «تحصیل حاصل» محال است، چرا «تحصیل حاصل» محال است؟ تا به «اجتماع نقیضین» برنگردد «دور»، «اجتماع ضدّین»، «تحصیل حاصل»، برهانی بر استحاله آنها نیست. همه اینها که می‌گوییم «تحصیل حاصل» محال است، «اجتماع ضدّین» محال

۱. مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج ۸، ص ۱۸۶؛ جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۳۷.

است، «دور» محال است، اینها بدیهی‌اند و نه اوّلی! بدیهی آن است که دلیل دارد منتها دلیل نمی‌خواهد، اوّلی آن است که دلیل‌پذیر نیست. «اجتماع مثلین» چرا محال است؟ برای اینکه به «اجتماع نقیضین» برمی‌گردد. «اجتماع نقیضین» چرا محال است؟ سؤال ندارد که یک شیء هم باشد هم نباشد. استحاله «اجتماع نقیضین» اصلاً سؤال ندارد؛ یعنی هیچ راهی برای اثبات استحاله آن نیست. تا ما بخواهیم حرف بزیم فرع بر آن است که «اجتماع نقیضین» محال باشد؛ اقامه برهان با عدم اقامه برهان جمع نمی‌شود، حرف زدن با حرف نزدن جمع نمی‌شود، گوش دادن با گوش ندادن جمع نمی‌شود.

بنابراین آنهایی که خیلی دقیق هستند مسائل را به این بدیهیات برمی‌گردانند و آنها که ادقّ هستند بدیهی را به اوّلی برمی‌گردانند، اولی دیگر برهان ندارد. «اجتماع مثلین» محال است چرا محال است؟ برای اینکه اگر گفتیم دوتا هستند و مثل هستند؛ یعنی دومی هیچ یعنی هیچ! هیچ فرقی با اولی ندارد، اولی هیچ فرقی با دومی ندارد، اینها می‌شوند مثلین. چرا تعدد محال است؟ برای اینکه در تعدد «إلا و لابد» اختلاف باید باشد. «الف» که با خودش اختلاف ندارد، اما این «الف» با آن «الف» با هم اختلاف دارند، برای اینکه این اینجا هست و آن آنجا هست یا زمان یا زمین یا کیفیت یا اوضاع دیگر. اگر گفتیم دوتا، حتماً باید آن ممیز را ذکر بکنیم و اگر گفتیم اجتماع، حتماً باید ممیز نداشته باشد؛ لذا «اجتماع مثلین»، «إلا و لابد» به تناقض برمی‌گردد.

«علیّیّ حال» چه این تحلیل عقلی را بداند و چه نداند، جدّ متمشی نمی‌شود؛ یعنی کسی که این زن همسر اوست بگوید «آنکحت»، جدّ او متمشی نمی‌شود مگر لغله لسان. لغله لسان همان‌طوری که درباره اصل عقد کارآمد نیست، درباره مهری هم که در متن عقد ذکر شده ناکارآمد است. لذا می‌فرمایند که اگر سرّاً عقد بستند به یک مهری و جهرّاً عقد بستند به مهر دیگر، آن مهر اول و عقد اول درست است عقد دوم درست نیست و اگر

فرق‌های دیگری باشد که آن فرق‌ها را به صورت‌های دیگر ذکر می‌کنند. آن فرع دوم یک مقداری قابل طرح هست که اینها در آن گفتگو و مقاوله قرارشان این بود که فلان مقدار کم مهریه باشد، در متن عقد که دارند اجرا می‌کنند برای حفظ شئونات مادی و ظاهری خیالی یک مقدار بیشتری را مهریه قرار دادند، این صورت ثانیه است که باز تا حدودی قابل طرح است؛ اما صورت اولی اصلاً قابل طرح نیست که سرّاً عقد بکنند بر یک مهری، بعد بخواهند جهراً عقد بکنند، این جهر عقد نیست، این صورت عقد و لغله لسان است؛ لذا فرمود: «و إذا تزوجها بمهر سرّاً و بآخر جهراً كان لها الأول»؛ «مهر المسمّى» همان مهر اولی است، دومی لغو است.

حالا - إن شاء الله - فرع دوم و صورت دوم برای بعد از تعطیلات و چون روز چهارشنبه است - به خواست خدا - مقداری از مسائل قبل را هم مطرح کنیم. در بحث‌های قبل ما دوتا مطلب را گذرانده بودیم: یکی - معاذ الله - درباره تحریف قرآن بود، یکی هم درباره حمد انسانی که دعای نورانی اول صحیفه سجادیه این بود که اگر ذات اقدس الهی ما را به شکر و حمد آشنا نکرده بود، ما حمد الهی را نمی‌فهمیدیم، در برکات الهی و اموال الهی تصرف می‌کردیم و از حدود انسانیت خارج می‌شدیم به حدود بهیمیت. برابر این دعای اول حضرت، فصل آخر انسان همان حمید و حامد بودن است که «الانسان حیوانٌ ناطقٌ حامدٌ» که اگر حامد نباشد، فقط یک حیوانی است که حرف می‌زند؛ این از حد انسانیت خارج شده است به حد حیوانیت رسیده است. یک توضیحی در این زمینه لازم است و یک توضیح هم درباره آن مسئله تحریف.

حضرت آقای خوئی (رضوان الله تعالی علیه) بعد از اینکه ثابت کردند تحریفی در کار نیست و قرائت‌ها متواتر نیست این فرمایشات را فرمودند، بعد در آخر فرمودند که بر فرض که - معاذ الله - قرآن تحریف شده باشد ظاهر آن حجت است و می‌شود در احکام فقهی به این آیات قرآن استدلال کرد، چرا؟ چون خود روایات ائمه (علیهم

السلام) ما را ارجاع دادند به قرآن، فرمودند به قرآن مراجعه کنید این مرجع و مستمسک شما هست. پس قرآن یقیناً تحریف نشده است و بر فرض - معاذالله - تحریف شده باشد، تحریف قرآن مانع حجیت ظاهر قرآن نیست، چون خود ائمه (علیهم السلام) طبق روایات فراوان ما را ارجاع دادند به ظاهر قرآن.^۱

این مطلب ناتمام است، برای اینکه بر فرض تحریف، نه به خود قرآن می شود مراجعه کرد برای اثبات حجیت قرآن و نه به روایات اگر تحریف شده باشد؛ چه اینکه - معاذالله - در صورت تحریف راهی هم برای اثبات نبوت و رسالت نیست و وقتی راه برای اثبات نبوت و رسالت نبود راه برای حجیت «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ»^۲ و مانند آن هم نخواهد بود؛ زیرا قرآن کریم دوتا دعوی کلی دارد؛ هم قابل تقریر است به صورت «موجبہ کلیه» و هم قابل تقریر است به صورت «سالبه کلیه». «سالبه کلیه» آن این است که همان آیه ۸۲ سوره مبارکه «نساء» این به صورت قیاس استثنایی که ﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾؛ اگر قرآن - معاذالله - کلام الهی نبود و کلام بشر بود، در طی این چند سالی که گذشت و همچنین خواهد آمد، حتماً در صورت جنگ و صلح، فقر و غنا، غربت و ذلت و عزت فرق می کرد و چون هیچ اختلافی در صدر و ساقه این آیات نیست؛ پس این کلام، کلام الهی است ﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾. «لكن التالى باطل فالمقدم مثله». این آیه ۸۲ سوره مبارکه «نساء» سه تا ادعا دارد: یعنی آیاتی که تاکنون نازل شده با هم اختلاف ندارند و یکدست هستند. آیاتی که بعدها تا زمان دوام عمر پُربركت حضرت تا زمان رحلت آن حضرت نازل می شود با هم یکدست هستند، دو؛ آیاتی که الآن هست با آیاتی که بعد نازل می شوند اینها را بجواییم جمع بندی کنیم با هم هماهنگ اند، سه؛ نه

۱. البيان في تفسير القرآن، ص ۲۷۳.

۲. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۱۳: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَمَا إِنَّكُمْ تَسْكُنُنَّ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عَثَرَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ».

آیاتی که تاکنون نازل شده است با هم اختلاف دارند، نه آیاتی که بعدها نازل می‌شوند با هم اختلاف دارند و نه مجموعه گذشته و آینده با هم اختلاف دارند. در حقیقت بازگشت این تحلیل سه ضلعی به دو ضلع است؛ یعنی گذشته‌ها با هم اختلاف ندارند آینده‌ها هم با هم اختلاف ندارند، نتیجه آن هم این است که مجموع گذشته و آینده با هم اختلاف ندارند؛ یعنی صدر و ساقه قرآن کریم واحد است متحد است مصون از اختلاف است منزله از پراکندگی و کثرت‌گویی است و مانند آن. اگر - معاذالله - بخشی از این آیات تحریف شده باشد و در دسترس نباشد، کل این برهان زیر سؤال است. این تعلیقه مرحوم آشتیانی بزرگ مرحوم آقا میرزا حسن آشتیانی شاگرد ممتاز شیخ انصاری (رضوان الله علیه) - متأسفانه - اینها ادعاهای فراوانی دارند که - معاذالله - یک بخش زیادی از قرآن تحریف شده است. حالا بر فرض دو صفحه حذف شده باشد، همه این اضلاع سه‌گانه زیر سؤال است؛ برای اینکه ما آنها را نداریم تا با اینها بسنجیم ببینیم مختلف است یا مختلف نیست؟! هیچ یعنی هیچ! هیچ اعتباری برای این آیه ۸۲ سوره مبارکه «نساء» نیست؛ برای اینکه ما معدوم را با موجود که نمی‌توانیم بسنجیم. اگر دو سه صفحه کمتر یا بیشتر حذف شده است - که اینها گفتند - و آنها در دسترس ما نیست، ما اولاً خود آنها را نمی‌توانیم بسنجیم ببینیم که با هم مختلف‌اند یا نه؟! آنها را با موجودها نمی‌توانیم بسنجیم که مختلف است یا نه؟! پس اصل برهان زیر سؤال است.

ادعای دیگری که آن هم به صورت «موجبه کلیه» است از یک سو و «سالبه کلیه» است از سوی دیگر آیات تحدی است. آیات تحدی که بعد از تمامیت قرآن کریم که نازل نشد، اینها متدرجاً نازل شده است. بخشی از آیات که تحدی است نظیر اینکه اگر شما شک دارید در اینکه این کتاب، کتاب الهی است: ﴿لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ

أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا^۱، آن وقت قرآن که بتمامه نازل نشده است؛

یعنی این که الآن کتاب است و اسم آن قرآن است و مرتّب در تکامل هست که آیاتی نازل می شود بدیل ندارد. در

بخش دیگر که فرمود: ﴿فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُقْتَرِيَاتٍ﴾^۲؛ ده سوره قرآن را فرض کنید هر ده سوره ای که باشد

اینها بی بدیل هستند. آن بخش نهایی که فرمود: ﴿فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ﴾^۳؛ یعنی هر سوره ای از سور قرآن را شما

بررسی کنید بی بدیل است. این هم سه تا ادعا دارد؛ یعنی سُورِی که تاکنون نازل شده بی بدیل اند، سُورِی که بعد نازل

می شوند بی بدیل اند، مجموع سُورِ بی بدیل اند. همه اینها یکتا هستند و واحد هستند و متحد هستند و همه اینها «لا

شریک له» هستند، هیچ کدام شریک ندارند، چون کلام «لا شریک له» است. اگر - معاذ الله - یک سوره کوچکی

نظیر سوره «کوثر» سه آیه ای، این تحریف شده باشد، خصم می تواند بگوید که ما آن سوره را نداریم که مثل آن

بیاوریم یا نیاوریم؟! اگر آن سوره را می داشتیم ممکن بود مثل آن بیاوریم. هیچ یعنی هیچ! هیچ راهی برای اثبات

حجیت خود قرآن با خود قرآن نیست.

پرسش: اگر در آینده تحریف شود چه؟

پاسخ: آینده اگر تحریف شد «إلى يوم القيامة» این ادعا هست. تحدّی یعنی مبارز طلب کردن. وقتی یک ادعایی

هست که من کلام خدایم و آورنده من پیغمبر است، یک دعوایی هست که مبارز طلب است. تحدّی یعنی مبارز

خواستن «هل من مبارز»، تحدّی می کند هر روز «هل من مبارز» می گوید و مبارز طلب می کند. «تحدّا، تحدّا» یعنی

مبارز طلب کرده است. چه کسی است که مرد میدان باشد؟! هیچ کس حرف نزد و تا قیامت هم حرف نمی زنند.

۱. سوره اسراء، آیه ۸۸.

۲. سوره هود، آیه ۱۳.

۳. سوره بقره، آیه ۲۳.

پرسش: ...

پاسخ: بله، چون خود او ادعایش همین است. ادعایش به نحو «موجبہ کلیہ» است، از یک سو؛ به نحو «سالبہ کلیہ» است، از سوی دیگر؛ فرمود تمام سور معجزه‌اند و هیچ سوره‌ای معادل ندارد، این دعوای قرآن است. فرمود: ﴿بِسُورَةٍ﴾ - این تنوین، تنوین تنکیر است - شما هم یک سوره مثل این بیاورید، چه مئین چه طوال چه قصار! چه سوره‌های طولانی مثل «بقرہ» و مانند آن، چه سوره‌هایی که دویست آیه‌اند که از اینها به مئین یاد می‌کنند، چه سوره‌های قصار! خود قرآن مبارز طلبی‌اش همین است. اینکه هر روز مبارز طلب می‌کند این است. پس هیچ یعنی به نحو «سالبہ کلیہ».

پرسش: این طور که شما می‌فرمایید در کل قرآن یک تحدی بیشتر نیست!

پاسخ: نه، این سه تحدی دارد سه تا مبارز طلب کرده الآن هم دارد. فرمود تاکنون نسبت به این سور مبارز طلب کردیم، بعداً که سور نازل می‌شود «هل من مبارز» می‌خوانیم، مجموع گذشته و حال را «هل من مبارز» می‌خوانیم؛ هم در آیه ۸۲ سوره «نساء»، هم در پایان سوره «اسراء»، هم ﴿بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ﴾، هم ﴿فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ﴾، سه تا قضیه است هر سه هم «هل من مبارز» طلب می‌کنند. اگر - معاذ الله - یک سوره‌ای در قرآن حذف شده باشد، آن خصم ولو نتواند می‌تواند جلوی حجیت قرآن را بگیرد، می‌تواند جلوی این مبارزخوانی را بگیرد؛ می‌گوید شما که می‌گویید «هل من مبارز»، آن سوره‌ای که از دست رفته آن را به ما نشان بدهید ما بتوانیم با آن بجنگیم یا نجنگیم؟! شما می‌گویید کیست که با ما کشتی بگیرد؟ شما خصمتان را بیاورید آن رقیب را بیاورید ما هم وزن کنیم وزن‌کشی کنیم ببینیم می‌توانیم یا نمی‌توانیم؟! شما آمدید گفتید «هل من مبارز»، ما با چه کسی مبارزه بکنیم؟! مثل اینکه کسی بیاید در میدان کشتی بگوید کیست که بتواند کشتی بگیرد؟ شما می‌گویید آن رقیب را بیاورد

ما هم وزن کنیم وزن کشی کنیم ببینیم می توانیم یا نمی توانیم؟ شما که او را پنهان کردید! هیچ یعنی هیچ راهی - معاذ الله - برای حجیت قرآن در صورت تحریف نیست.

اما روایاتی که ایشان می فرمایند به خود روایات ما تمسک می کنیم، چون خود روایات به قرآن احتجاج کردند ما را به قرآن ارجاع دادند، روایات هم «کما تقدم غیر مرّة علی طایفتین» یک طایفه «نصوص علاجیه» است. «نصوص علاجیه» می فرماید اگر دوتا طایفه از روایات معارض بودند برای ترجیح «إحدى المحتجین» بر دیگری «علی رأی»، تمیز حجت از لا حجت «علی رأی آخر» بر قرآن عرضه کنید؛ «فإن وافق کتاب الله» حجت است و اگر «خالف کتاب الله» حجت نیست. این نصوص علاجیه است.

پس روایت هایی که معارض دارند «إلا و لابد» مرجع، قرآن است. قرآنی که اول و آخر آن در دست ما نیست، میزان وقتی در دست ما نیست، ترازوی ما ویران است، با چه چیزی بسنجیم؟! ما نمی دانیم کدام یک از اینها مخالف با آیه است؟! کدام مخالف با قرآن نیست؟! اگر قرآن بخشی - معاذ الله - از دست رفته باشد، ما از کجا بفهمیم این روایت مخالف است یا نه، آن روایت مخالف است یا نه؟! پس راه حل «نصوص علاجیه» کلاً مسدود است.

می ماند روایت هایی که معارض ندارند؛ خدا غریق رحمت کند مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) را! ایشان خیلی زحمت کشید، دیگران هم البته این کار را کردند، ائمه (علیهم السلام) فرمودند که به نام ما دروغ زیاد جعل می کنند. خدا غریق رحمت کند مرحوم علامه عسکری را! او در متأخرین ۱۵۰ نفر راوی یعنی راوی! راوی جعلی کشف کرد، چه رسد به روایت! ۱۵۰ نفر اصلاً به دنیا نیامدند، یک چنین اشخاصی را به نام راوی جا زدند و از هر کدام هم هر چه دلشان خواست جعل کردند! خمسون و مائة صحابی مخلوق! حالا تازه زحمت کشیدند تا گوشه ای را پیدا کردند، دیگران هم همین کار را کردند. اگر ما ۱۵۰ تا راوی داریم که اصلاً به دنیا نیامدند، از هر کدام هم روایت های

فراوانی نقل کردند، آن وقت چه اعتمادی به روایت قبل از تحقیق است؟! ائمه (علیهم السلام) فرمودند که به نام ما دروغ جعل می‌کنند؛ یا راوی می‌سازند او کارخانه روایت‌سازی دارد، یا نه از روات کذایی که موجودند روایت فراوان جعل می‌کنند که بازار وراق‌ها آن روز به عرضتان رسید آن روز که مطبوعه نبود که همه بفهمند که این کتاب چیست و نسخه‌ها چیست، بازار وراق‌ها بود و نویسندوها بود و رشوه‌گیرها بود و یک مبلغی را به این وراق و خطاط می‌دادند که این ده صفحه را بنویس به جای این ده صفحه دیگر بنویس، این کتاب را استنساخ بکن به ما بده! این خرید و فروش بود. دین‌فروشی رواج داشت.

این است که بزرگان سعی می‌کردند وقتی حدیث می‌خوانند، روایت می‌خوانند، درایه می‌خوانند شاگردان مخصوص یعنی مخصوص! حساب شده داشته باشند، یک؛ کتاب همراه آنها باشد، دو؛ تاریخ مشخص بشود، سه؛ امروز از کجا شروع کردیم به کجا ختم شد، چهار؛ در آخر این باید نوشته شود «بلغ قبلاً، بلغ قرائه»، پنج؛ پنج یعنی پنج! این می‌شد معتبر و همه در آخر می‌نوشتند که درس امروز به اینجا رسیده است «بلغ قبلاً»؛ مقابله کردیم با نسخه استاد، «بلغ قرائه». این «اجازه روایی، اجازه روایی» این است. الآن تبرگاً می‌گویند ما از فلان استاد ما اجازه روایی داریم، خود کتاب چاپ شده و چاپخانه چاپ کرده همه می‌خوانند، اجازه روایی نمی‌خواهد، این یک تأدبی است. آن روز سند اعتبار بود. اگر نسخه را می‌دیدند خط فلان استاد بود، خط فلان صحابی بود، تک‌تک این صفحات را می‌دیدند، تاریخ آن را می‌دیدند، «بلغ قرائه» بود، «بلغ قبلاً» بود از آن نقل می‌کردند؛ این می‌شد اجازه روایت، تا این نبود اعتباری نبود. خدا غریق رحمت کند سیدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبایی را! ما بعد از دوران تمام شدن این مسائل فلسفی، چند جلد بحار را خدمت ایشان می‌خواندیم، ایشان اواخر عمرشان بود، تمام این سندها را می‌خواندند! عرض می‌کردیم شما با این نفس! فرمود اینها زحمت کشیدند، اینکه من اسم «زراره» را

می‌برم یا اسم «محمد بن مسلم» را می‌برم، حق‌شناسی است. می‌دانید «خبر واحد» در اصول دین اعتبار چندانی ندارد، عمده متن است؛ ولی فرمود اینها زحمت کشیدند و برای ما نقل کردند، ما باید نام مبارک اینها را ببریم. این قدردانی است.

ائمہ (علیہم السلام) فرمودند به نام ما دروغ زیاد جعل می‌کنند؛ چه اینکه راوی جعل کردند. به نام قرآن کسی نمی‌تواند جعل کند، او مصون است. هر روایتی که از ما رسیده است، چه معارض داشته باشد چه معارض نداشته باشد «إلا و لابد» باید بر قرآن کریم عرضه کنید، چون به نام ما دروغ جعل می‌کنند. خدا غریق رحمت کند مرحوم مجلسی را! ایشان در این بحث این حدیث شریف: «سَكَّرَ عَلَيَّ الْقَالَةَ» را نقل می‌کنند.^۱ «قَالَ» یعنی فرقه قائل به کذب، جاعل. «قَالَ»؛ یعنی قول‌آفرین، جَعَّلَ. حضرت فرمود «قَالَ»، جَعَّلَ و قول‌آفرین به نام من زیاد هستند. خود پیغمبر فرمود. ایشان می‌فرماید که به نام پیغمبر حتماً جعل کردند، چرا؟ برای اینکه این حدیث یا صادر شده یا صادر نشده؟ اگر صادر نشده باشد از حضرت، اینها از حضرت نقل کردند، پس به نام او جعل کردند؛ اگر حضرت چنین فرمایشی را نفرموده بود، اینها به عنوان روایت از حضرت نقل می‌کنند، پس به نام حضرت جعل شده است و اگر حضرت فرموده باشد هم که یقیناً به نام او جعل می‌کنند. پس وجود این روایت: «سَكَّرَ عَلَيَّ الْقَالَةَ» هر چیزی که از من نقل کردند بر قرآن عرضه کنید، دلیل بر این است که جعل حتماً واقع شده است.

پس طایفه ثانیه این است که چون روایات قابل جعل هستند، هر روایتی باید بر قرآن کریم عرضه شود. حالا روایاتی که ما را ارجاع می‌دهند به قرآن جزء روایات است چه معارض داشته باشد چه معارض نداشته باشد. اگر

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص ۲۲۵؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكَذَابَةُ وَ سَكَّرْتُ فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ فَإِذَا أَتَاكُمُ الْحَدِيثُ فَأَعْرِضُوهُ عَلَيَّ كِتَابِ اللَّهِ وَ سَمِعْتِي فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ وَ سَمِعْتِي فَخُذُوا بِهِ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ وَ سَمِعْتِي فَلَا تَأْخُذُوا بِهِ الْخَبَرِ».

قرآن یک میزان و ترازوی لنگرانداز باشد لرزان باشد، نمی تواند مرجع باشد. گفتید که با تحریف قرآن، روایات، ما را به قرآن ارجاع بدهد؛ یعنی به کتاب محرف ارجاع می دهد؟! پس این فرمایش لطیف این بزرگوار هم ناتمام است.

اما درباره بحث انسانیت که وجود مبارک امام سجاده (سلام الله علیه) در همان دعای اول صحیفه فرمود اگر ما راه حمد را یاد نمی گرفتیم، از حدود انسانیت خارج می شدیم به حدود حیوانیت می رسیدیم؛ چون به هر حال این ﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ﴾^۱ این می شود کار حیوان. حیوان نمی گوید که این مال صاحب من است یا این مزرعه مال صاحب من است، هر جا علف سبزی هست به دنبال آن می رود. آن سؤال که مطرح کردند این است که هر موجودی خدا را حمد می کند، اگر ما بگوییم انسان یک حیوان ناطق حمید است، با حیوانات دیگر چه فرقی می کند؟! چون ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾^۲ همه اهل تسبیح اند، همه اهل تحمید هستند. تحمید حیوان در حد حیوانیت است آن حلال و حرام ندارد، آن در همان نظام تکوین حامد است؛ اما آن که حلال و حرام دارد ولی کار حیوانی می کند، اگر هم حمدی دارد حمد تکوینی در حد حیوانیت است، انسان نیست و فصل اخیر انسان حامد بودن است. این در دعای اول صحیفه سجاده است که به ذات اقدس الهی عرض می کنند: «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَوْ حَبَسَ عَنْ عِبَادِهِ مَعْرِفَةَ حَمْدِهِ عَلَى مَا أَوْلَاهُمْ مِنْ مَنَنِ الْمُتَتَابِعَةِ وَ أَسْبَغَ عَلَيْهِمْ مِنْ نَعَمِهِ الْمُتَظَاهِرَةِ لَتَصَرَّفُوا فِي مَنَنِ فَلَمْ يَحْمَدُوهُ وَ تَوَسَّعُوا فِي رِزْقِهِ فَلَمْ يَشْكُرُوهُ وَ لَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَى حَدِّ الْبَهِيمِيَّةِ». اینکه فرمود: ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾^۳ برای اینکه نه مرزی برای تصرف او هست، ﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۸؛ سوره نساء، آیه ۲۹.

۲. سوره اسراء، آیه ۴۴.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

بِالْبَاطِلِ» برای او فرقی نمی‌کند، ﴿فَاذْكُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ﴾^۱ برای او فرقی نمی‌کند، هیچ فرقی نمی‌کند! و بعد از این هم که خورد شکر نمی‌کند، شکر هم صرف نعمت در جای خودش است. حیوان چکار می‌کند؟ صرف نعمت در جای خودش می‌کند؛ نماز، روزه، عدل، احسان، اینها را که ندارد، فقط «همه بطنه». کسی که «همه بطنه»، فصل اخیر او هم حیوانیت است چیز دیگر که نیست.

آن‌گاه خصوصیت حمد انسانی را در دعای ۵۱ مشخص فرمود که حمد مخصوص انسانیت چیست؟ عرض می‌کند: «إِلَهِی مَا وَجَدْتُكَ بِخَيْلًا حِينَ سَأَلْتُكَ وَلَا مُنْقَبِضًا حِينَ أَرَدْتُكَ بَلْ وَجَدْتُكَ لِدُعَائِي سَامِعًا»؛ تو گوش به دعای من می‌دهی. قبلاً هم گذشت که «سمع» در قرآن کریم به دو معناست: سمع است یعنی می‌شنود ﴿إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ﴾، هم دعای داعیان را می‌شنود هم غیبت مغتابان را هم کذب کاذبان را، هر حرفی که انسان می‌زند خدا می‌شنود؛ «بکل شیء سمیع» است، یک؛ ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ﴾،^۲ دو. همین خدایی که ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ﴾ است بعضی چیزها را نمی‌بیند، همین خدایی که «بکل شیء سمیع» است بعضی از چیزها را نمی‌شنود؛ این سمع اعتباری است نه سمع فیزیکی! ما می‌گوییم فلان پسر ما فلان دوست ما حرف ما را نمی‌شنود، نمی‌شنود یعنی چه؟ یعنی به گوش او نمی‌رسد یا ترتیب اثر نمی‌دهد یا فلان دوست ما حرف ما را می‌شنود؛ یعنی ترتیب اثر می‌دهد؛ این سمع یعنی سمع، این معنای دوم سمع است. وقتی می‌گوییم: «إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» یعنی گوش می‌دهی، ترتیب اثر می‌دهی؛ وگرنه او «سمع الغیبه» هم هست، «سمع الکذب» هم هست، آن سمع فیزیکی در این ادعیه معیار نیست. می‌گوییم: «رَبَّنَا إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ»، مثل اینکه می‌گوییم فلان دوست حرف ما را می‌شنود یعنی ترتیب اثر می‌دهد. اینجا که عرض

۱. سوره بقره، آیه ۲۷۹.

۲. سوره ملک، آیه ۱۹.

می‌کند ذات اقدس الهی! «وَجَدْتُكَ لِدُعَائِي سَامِعًا»؛ تو «سمیع الدعاء» هستی و به دعای ما گوش می‌دهی، به هر حال حرف ما را می‌شنوی، ردّ نمی‌کنی؛ اما می‌گوییم فلان شخص حرف ما را نمی‌شنود یعنی ترتیب اثر نمی‌دهد. پس «فهاهنا سمعان». بصر هم همین‌طور است؛ او «بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ» است، اما درباره یک عده فرمود: «لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۱ خدا یک عده را نگاه نمی‌کند. اینکه در دعای «ندبه» و مانند «ندبه» به وجود مبارک حضرت عرض می‌کنیم: «وَ اَنْظُرْ اِلَيْنَا نَظْرَةً رَحِيمَةً»^۲ این است، وگرنه او همه ما را می‌بیند. نه آن‌طوری که ائمه قبل می‌بینند، ائمه قبلی فعلاً با علم غیب ما را می‌بینند؛ ولی وجود مبارک حضرت هم با علم غیبت می‌بیند هم با علم ظاهر و شهود! «مع ذلک» می‌گوییم: «وَ اَنْظُرْ اِلَيْنَا نَظْرَةً رَحِيمَةً»؛ هم درباره ذات اقدس الهی و هم درباره اهل بیت، می‌گوییم آن نگاه مهربانانه را از ما دریغ ندارید، ما را نگاه کنید. خدای سبحان یک عده را نگاه نمی‌کند: «لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»، با اینکه «بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ» است. پس «فهاهنا نظران»، «فهاهنا سمعان»، قسمت مهم ادعیه به آن نظر دوم و سمع دوم کار دارند.

«وَجَدْتُكَ لِدُعَائِي سَامِعًا وَ لِمَطَالِبِي مُعْطِيًا وَ وَجَدْتُ نِعْمَكَ عَلَيَّ سَابِعَةً» - سبغ با غین یعنی فراوان. می‌گویند اسبغ در وضو یعنی وضوی شاداب گرفتن، مضایقه در آب نکردن البته بدون اسراف - «نِعْمَكَ عَلَيَّ سَابِعَةً فِي كُلِّ شَأْنٍ مِنْ شَأْنِي وَ كُلِّ زَمَانٍ مِنْ زَمَانِي فَأَنْتَ عِنْدِي» حالا حدّ انسانیت را، حمد انسانیت را می‌خواهد بیان کند «فَأَنْتَ عِنْدِي مَحْمُودٌ وَ صَنِيعُكَ لَدَيَّ مَبْرُورٌ» اما نه اینکه فقط بگویم «الحمد لله!» «تَحْمَدُكَ نَفْسِي وَ لِسَانِي وَ عَقْلِي» تمام هستی من بگویند «الحمد لله»، این می‌شود حمد انسانی؛ دعاها همین‌طور است، نهج البلاغه همین‌طور است،

۱. سوره آل عمران، آیه ۷۷.

۲. المزار الكبير (لاین المشهدی)، ص ۵۸۴.

خُطْب هم همین طور است. این تفسیر «بعض به بعض» که مخصوص قرآن نیست؛ تفسیر دعا «بعضها ببعض» همین طور است، تفسیر خطبه‌ها «بعضها ببعض» همین طور است، تفسیر ادعیه نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) هم همین طور است. اینکه عرض می‌کنند به خدای سبحان انسان باید حامد باشد، معنای آن این است که تمام هستی من بگوید «الحمد لله رب العالمین». ما این هستیم. از این بگذریم، با حیوانات فرق دیگری نداریم؛ او هم غذا می‌خورد و شیر هم می‌دهد. «فَأَنْتَ عِنْدِي مَحْمُودٌ وَصَنِيعُكَ لَدَيَّ مَبْرُورٌ تَحْمَدُكَ نَفْسِي وَلِسَانِي وَعَقْلِي حَمْدًا يَبْلُغُ الْوَقَاءَ وَحَقِيقَةَ الشُّكْرِ حَمْدًا يَكُونُ مَبْلَغَ رِضَاكَ عَنِّي فَجَبْنِي مِنْ سُخْطِكَ يَا كَهْفِي حِينَ تُعِينِنِي الْمَذَاهِبُ يَا مُقِيلِي عَثْرَتِي فَلَوْ لَا سَتْرُكَ عَوْرَتِي لَكُنْتُ مِنَ الْمَفْضُوحِينَ ... فَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ».

حالا ایام فاطمیه است سعی کنید - إن شاء الله - خطبه نورانی «فدک» را در آن بخش‌های علمی مربوط به ولایت و عظمت اهل بیت، آن بخش‌هایی که اختلاف‌انگیز است آنها را داعی ندارید نقل کنید. شاید یک وقتی به عرض شما رسید مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) در همین کافی - که با آن مأنوس هستید - ایشان فرمایشاتی ندارند فقط حدیث را نقل می‌کنند، خیلی کم سخن دارند. در همین جلد اول کافی آنجا یک خطبه‌ای از حضرت امیر (سلام الله علیه) می‌خواهند نقل کنند می‌گویند به اینکه اگر تمام جن و انس جمع بشوند و در بین اینها پیغمبر نباشد بخواهند خطبه‌ای مثل کسی که «بَابِي وَ أُمِّي» پدر و مادرم به فدای او! - خطبه حضرت امیر (سلام الله علیه) را می‌گویند - بخواهند بیاورند نمی‌توانند. این را حتماً یعنی حتماً! در همین اصول کافی جلد اول آن که باب «عقل و جهل» تمام شد و باب «علم» تمام شد، کتاب «توحید» شروع می‌شود، در مسئله «توحید» خطبه‌های توحیدی را نقل می‌کنند. وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) بار دوم که می‌خواهد عازم «صفین» بشود یک خطبه با عظمتی را انشاء کرده است. ایشان (مرحوم کلینی) می‌گوید که اگر تمام جن و انس جمع بشوند و در بین آنها پیغمبر نباشد بخواهند

خطبه‌ای مثل خطبه علی که «بِأَبِي وَ أُمِّي» پدرم و مادرم فدای او بیاورند نمی‌توانند. ایشان استدلال می‌کند می‌گوید به اینکه از دیرزمان مادیین و ملحدان شبهه داشتند درباره اصل توحید که عالم - معاذالله - خدایی ندارد، چرا؟ برای اینکه خدا عالم را از چه چیزی خلق کرد؟ اگر بگوییم خدا عالم را از فلان ذرات خلق کرده است پس قبل از خدا اینها بودند. اگر «من شیء» خلق کرد، پس معلوم می‌شود اشیاء قبل از خدا بودند؛ پس می‌شود که یک چیزی خدا نداشته باشد. اگر «من لا شیء» خلق کرد، «لا شیء» که عدم است نمی‌تواند ماده قرار بگیرد. الآن این مسجد را یا «من شیء» خلق می‌کنند مثل سیمان و گچ و آهن و مانند آن، یا «من لا شیء»، «لا شیء» که محال است؛ یعنی از عدم آدم دیوار بسازد!

پس اگر خدا عالم را «من شیء» خلق کرد، پس معلوم می‌شود قبل از خدا و قبل از خلقت اشیاء بودند، پس می‌شود یک چیزی خدا نداشته باشد. اگر «من لا شیء» خلق کرد، «لا شیء» که عدم است و عدم هم ماده قرار نمی‌گیرد، و شیء هم که از دو طرف نقیض بیرون نیست؛ یا شیء است یا «لا شیء»، هر دو هم که محال است. این شبهه از دیرزمان بود. این را عرض می‌کنم تا عظمت خطبه زهرا (سلام الله علیها) روشن شود. اصرار مرحوم کلینی اینکه علی (سلام الله علیه) خطبه ممتاز دارد این است؛ حضرت در برابر فلاسفه مادیین فرمود مغالطه شما همین است که شما خیال کردید نقیض «من شیء»، «من لا شیء» است! گفتید خارج از نقیضین نیست؛ یا «من شیء» است که محال است یا «من لا شیء» که محال است. نقیض «من شیء»، «من لا شیء» نیست وگرنه هر دو موجب می‌شود. «نقیض کل رفع او مرفوع». نقیض «من شیء»، «لا من شیء» است نه «من لا شیء»! - این را مرحوم کلینی می‌فهمد - و خدا جهان را «لا من شیء» خلق کرد؛ یعنی منشعات است ابتدایی است هیچ سابقه‌ای ندارد، اراده کرد ذرات پیدا شدند. «خلق الأشیاء لا من شیء» نقیض «من شیء»، «من لا شیء» نیست وگرنه هر دو موجب

هستند؛ بلکه نقیض «من شیء»، «لا من شیء» است که یکی موجب است و دیگری سالبه. این را مرحوم کلینی می‌گوید.^۱

مرحوم صدر المتألهین در شرح این قسمت از اصول کافی یک تبصره‌ای دارد می‌گوید این که مرحوم کلینی گفت اگر جن و انس جمع بشوند و در بین اینها پیغمبری نباشد، این را باید یک قیدی بزند، پیغمبر أولوا العزم نباشد! پیغمبر دیگر هم باشد مثل علی حرف نمی‌زند.^۲ بعدها مجلسی اول و مجلسی دوم اینها هم همین راه را ادامه دادند. مگر هر پیغمبر مثل علی حرف می‌زند؟! علی همتای قرآن است.

عظمت صدیقه کبری این است که ۲۵ سال یعنی ۲۵ سال! ۲۵ سال قبل از اینکه علی بن ابیطالب این دقت فلسفی را داشته باشد صدیقه کبری در همین خطبه «فدک» این را داشت. حضرت فرمود: «ابْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ».^۳ این می‌شود فاطمه! ما باید بدانیم آقایان! باسواد شدن معصیت کبیره نیست و آنچه هم که در دست و پای خیلی‌ها ریخته است به آن سواد نمی‌گویند. «مسئله»: باسواد شدن جرم نیست، آنچه را هم که در دست و پای خیلی‌ها ریخته شده است، این را نمی‌گویند سواد. این خطبه فدکیه است، این اصلاً پیش ما معروف نیست! این دقت عمیقی که مرحوم کلینی می‌گوید انبیاء اگر باشند نمی‌توانند این‌طور حرف بزنند، جن و انس نمی‌تواند حرف بزند، خیلی از ملحدان به همین شبهه می‌نازیدند. این اهل بیت هستند که می‌خواهند بگویند نقیض «من شیء»، «لا من شیء» است نه «من لا شیء»! اینها چرا در ایام فاطمیه مطرح نشود؟! در جلسات خصوصی آن حرف‌های دیگر

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۱۳۴ - ۱۳۷.

۲. شرح أصول الکافی (صدرا)، ج ۴، ص ۴۷.

۳. دلائل الإمامة (ط - الحديث)، ص ۱۱۱؛ الإحتجاج علی أهل اللجاج (الطبرسی)، ج ۱، ص ۹۸.

هم مطرح می‌شود؛ اما در شرائطی که به هر حال بنا بر اتحاد و وحدت و امید است، آن کلیاتی که خود اینها دارند -

إن شاء الله - مطرح شود. حشر شما هم در تبلیغات با خود حضرت (سلام الله علیها).

«و الحمد لله رب العالمین»